

کسروی می نویسد که چون سپهدار با ناصرالملک و کابینهٔ یخنیاریها مخالف بود نه فقط جلوی بلوا را نگرفت بلکه در باطن روی موافقت نشان می داد.

هیأت علمیه تلگرافات متعدد به دربار دولت امپراطوری روس و وزارت خارجه انگلیس مخایره نمودند و بنام ملت ایران خواستار عزل ناصرالملک و نیابت سلطنت سعدالدوله گردیدند و تلگرافخانه را اشغال نموده و از مخایرهٔ تلگراف رمز جلوگیری کردند و همه ادارات دولتی را تعطیل کرده و رؤسای آنها را به تلگرافخانه کشانیدند ولی شریف الدوله کارگزار آذربایجان که یکی از مشروطه خواهان واقعی بود در نهضت مشروطیت سهم بسزایی داشت و از حقیقت امر آگاهی داشت اداره کارگزاری را تعطیل نکرد و به تقاضای ملاها اعتنا نمود و همچنان با اجزای خود به کار مشغول بود.

حاجی میرزا حسن مجتهد و امام جمعه که رهبران آن بلوا بودند نسبت به شریف الدوله خشمگین شدند و نامهٔ ذیل را نگاشته برای او فرستادند. «کارگزار مهام خارجه کل مملکت آذربایجان در این چند روزه کلیه طبقات اهالی این شهر و رؤسای دوایر در تلگرافخانه اجتماع داشته و دارند و دوائر رسمی دولتی نیز تعطیل کرده اند جنابعالی بعلاوه آنکه کارگزاری را تعطیل نکردید هیچگونه مساعدت و همراهی با هیأت جامعه و اهالی و مقاصد آذربایجان نفرمودید چون از امروز که ۲۷ محرم است آذربایجانیها هیأت دولت حاضر را به رسمیت نمی شناسند و در امور مملکت مداخله نخواهند داد لذا اخطار می شود که جنابعالی هم از امروز نباید مداخله در امور کارگزاری مهام خارجه داشته باشید» از طرف عموم حاضرین تلگرافخانه حاجی میرزا حسن امام جمعه و چند مهر دیگر. و چون بیم آن می رفت که جمعی رجاله به ادارهٔ کارگزاری حمله ببرند شریف الدوله بناچار دست از کار کشید و بوسیلهٔ تلگراف استعفای خودش را به وزیر خارجه مخایره نمود. ولی پس از چند روز از طرف وزیر خارجه به او ابلاغ شد که کماکان به کار خود ادامه دهد و از طرف قنصل روس هم به او اطلاع داده شد که کسی مزاحم ادارهٔ کارگزاری نخواهد شد.

شریف الدوله با اعتماد تلگراف وزیر خارجه و پیغام قنصل روس که نتیجه مذاکره وزارت خارجه ایران با سفارت روس در تهران بود دوباره به کارگزاری رفت و به کار مشغول شد، ولی بعد از سه روز قنصل روس به شریف الدوله پیغام داد که قشون روس نمی تواند حفاظت کارگزاری امور خارجه ایران را بعهده بگیرد و فقط در صورتی که شما در قنصلگری پناهنده باشید دولت روس از شما حمایت خواهد کرد.

همینکه ملاها از پیغام قنصل روس آگاهی پیدا کردند و شاید هم آگاهی داشتند و بدستاری یکدیگر این صحنه را بوجود آورده بودند مردم را برانگیختند که بکارگزاری بریزند و کارکنان متهم را تار و مار کنند همینکه شریف الدوله از پیشامد آگاه شد بناچار دست از کار کشید و در گوشه ای مخفی شد و پس از مذاکراتی که سپهدار با قنصل

روس و سران بلوا نمود سه روز به شریف‌الدوله مهلت داده شد که از تبریز بیرون برود. از جمله اقدامات سودمندی که سپهبدار کرد یکی این بود که باعث شد جمعی از آزادیخواهان را که در قسوت‌نگری از ترس روسها پناهنده شده بودند با شرط اینکه روسها مزاحم آنها نشوند خارج کند. و نیز عده‌ای که از ترس به خارج شهر فرار کرده بودند به شهر بازگردند و به نسیب و ناز خود مشغول شوند.

بلوای مالاها در تبریز برای عزل ناصرالملک و زمانداری سعدالدوله بجایی نرسید و کابینه جدید به حرفهای آنها اعتنا نکرد و اداره کارگزاری که مدتی تعطیل بود مجدداً ممنوح شد و از طرف سپهبدار یک عده عراق ایرانی برای محافظت آن اداره نامشده شد. علت اینکه بلوای مالاها بجایی نرسید این است که این طایفه که خود را نماینده دین اسلام می‌پنداشتند آلت دست روسها بودند و مقاصد روسها از کلوی آنها منعکس می‌شد و چون روسها با کابینه جدید موافق بودند این سر و صداها خوابید و مالاها بار دیگر خانه خورده نشین شدند و مردم هم که از اجنبی پرستی آنان بی‌نهایت خشمگین بودند بنای بدگویی و انتقاد را از رفتار آنها گذاردند.

سپهبدار که از روز ورود به تبریز استنباط کرده بود که بواسطه نداشتن قوه نظامی در مقابل قدرت روسها و قدری صمدخان کاری از پیش نخواهد برد و نمی‌تواند دیگر زمانی یا آن حال ناتوانی در آذربایجان زیست کند به بهانه کسالت مزاج و لزوم مسافرت به اروپا برای معالجه از دولت تقاضای مسافرت کرد و دولت هم با تقاضای او موافقت نمود و از راه جلفا رهسپار اروپا گشت.

ناگفته نگذارم که سپهبدار با اینکه قدرتی نداشت بوسیله اهمیت شخصی که داشت تا آنجایی که می‌توانست جلو تعدیات روسها و صمدخان را گرفت و از مردم ستمدیده دلجویی کرد.

شریف‌الدوله کارگزار که مرد وطن پرست و مجربی بود کمال سعی و کوشش را در هدایت صمدخان شجاع الدوله بکار برد و کوشش کرد که او را از راه اجنبی پرستی که پیش گرفته بود بازگرداند و وادارش کند که از او امر دولت خود اطاعت کند. اندرزهای شریف‌الدوله تا حدی در دل سنگ آن مرد بدخواه اثر کرد و او را به طریق مسالمت با مردم و تمکین از دولت وادار نمود شریف‌الدوله می‌گفت من بدون ملاحظه و ترس به شجاع ا.وله گفتم تو خودت را مسلمان و ایرانی می‌دانی و داری بدست روسها تیشه به ریشه مس و دین می‌زنی.

حقیقت امر این است که صمدخان چون از برگشت شاه مخلوع به ایران مأیوس شد و نقشه صدارت سعدالدوله را که بدست روسها کشیده شد بود نقش بر آب دید

متوجه شد که هنوز یک نیروی ملی و معنوی در ایران وجود دارد و روسها با همه قدرتی که دارند قادر نیستند که آنچه را که می‌خواهند انجام بدهند و ممکن است دیر یا زود تحولاتی پیدا بستود و در دنیا آشفته‌گیهایی پدیدار گردد.

سیاست دولت در تهران راجع به آذربایجان در روی این اصل قرار گرفته بود که محمدحسن میرزا ولیعهد را به فرمانفرمایی کل آذربایجان منصوب نماید و چنانچه در دوره سلطنت قاجاریه معمول بود او را به تبریز روانه کند و یکنفر را به پیشکاری او انتخاب نماید.

با موافقت دولتهای روس و انگلیس این نقشه جامه عمل پوشید و ولیعهد به فرمانفرمایی آذربایجان منصوب گردید و چون بواسطه نفوذ صمدخان در آذربایجان و طرفداری‌ای که روسها از او می‌کردند ممکن نبود پیشکار مهمی که بتواند به آذربایجان برود و زمام امور آن سامان را بدست بگیرد و وسایل حرکت ولیعهد را به مفر فرمانفرمایی تهیه کند و صمدخان هم بظاهر راه تمکین را در پیش گرفته بود بناچار او را به سمت پیشکاری ولیعهد انتخاب نمودند و زمام امور آذربایجان رسماً از طرف دولت به صمدخان سپرده شد و مردی که تا این زمان بقبول معروف بدون فرمان یوزباشی بود و معناً منتخب و برگزیده روسها بود نماینده رسمی دولت اعلام گشت و از آن پس بظاهر بنام دولت ایران فرمانفرمایی و گزارش کارها را به تهران می‌داد. چنانچه در روز عید نوروز صمدخان بشیوه فرمانفرمایان آذربایجان سلام عام منعقد نمود و تلگراف تبریک و شادباش بنام احمدشاه به تهران مخایره کرد و از طرف شاه و ولیعهد و عین الدوله جواب تلگراف شادباش او با گرمی داده شد.

در دوره استبداد مرسوم بود که هر سال پیش از عید نوروز از

طرف شاه برای فرمانفرمایان ایالات و حکام ولایات و سرداران

سرحدی خلعت فرستاده می‌شد و این خلعت بوسیله یکی از

درباریان با مراسم مخصوص ارسال می‌گردید و چون برای

کسی که حامل خلعت بود منافع بسیار داشت مخصوصاً اگر خلعت برای یکی از

شاهزادگان متمول و معروف فرستاده می‌شد درباریان طماع برای آوردن خلعت

بها کوشش بسیار می‌کردند و به وسایل مختلف دست می‌زدند تا از طرف شاه حامل

خلعت شوند.

### خلعت پوشان

خلعت‌هایی که اهدامی شد یا باصطلاح آن روز مرحمت می‌شد همه یکنوع نبود و درجات

مختلف داشت و باشخاص با در نظر گرفتن موقع و مقامشان خلعت مرحمت می‌شد مثلاً

برای شاهزادگان درجه اول و سرداران بزرگ شمشیر جواهر نشان مرحمت می‌شد،

شمشیرهای مرصع هم درجات داشت شمشیرهایی که تمام غلاف آن الماس نشان بود،

شمشیرهایی که سر و ته غلاف جواهر نشان بود و شمشیرهایی که دسته آن طلا بود. برای طبقه دیگر از حکام جبهه ترمه مرحمت می شد جبهه ها هم درجات مختلف داشت جبهه گلابتون دوزی شده و جبهه های شناده. برای بعضی سرداری ترمه که آنهم درجات مختلف داشت مرحمت می شد.

گاهی اعلیحضرت برای آنکه بیشتر طرف را مورد لطف و مرحمت خود قرار بدهند یکی از جبهه های شخصی خود را که بنام تن پوش مبارک خوانده می شد اهدا می فرمودند و این عنایات شاهانه زبان زد رجال و اعیان می شد و می گفتند بغلانی تن پوش مبارک مرحمت شده.

در هر شهرستانی عمارتی بنام عمارت خلعت پوشان در خارج شهر بنا نهاده بودند و همینکه خبر ارسال خلعت از پایتخت به حاکم یا والی می رسید فوراً به ترمیم و تزئین عمارت مذکور می پرداختند و آن بنا را بصورت یک طالار مجلل و مفروش در قرشهای قیمتی و انواع چراغ ها می آراستند و خیمه ها در اطراف عمارت برای پذیرایی طبقات مردم برپا می کردند.

روزی که مقرر بود حامل خلعت برسد حاکم و کلیه رجال و اعیان و بزرگان با لباس رسمی در میان افواج سوار سرباز نقاره خانه زنبورک به عمارت خلعت پوشان می رفتند و کنار میزهایی که از شربت و شیرینی مملو بود قرار می گرفتند ولی کسی حق نداشت که قبل از انجام مراسم خلعت پوشان دست به شیرینی و شربت بزند. همینکه کوکبه حامل خلعت از دور نمایان می شد حاکم و کلیه رجال پیاده به استقبال می رفتند.

حامل خلعت هم از اسب پیاده می شد و خلعت را در بقیچه ترمه مجلل نقره دوزی و روی سینی بزرگ نقره طلا کاری شده در دست داشت بی حرکت می ایستاد و حاکم در مقابل خلعت زانو به زمین می زد و گاهی زمین می بوسید و گاهی به بوسیدن بقیچه که خلعت در آن بود اکتفا می کرد در این موقع رقاصان که همگی پسرانی بودند که لباس زن در بر کرده و خنیاگران به رقصیدن و ساز زدن آغاز می کردند و صدای زنبورک و شیپور فضا را پر می کرد.

بعد باتفاق به طرف عمارت خلعت پوشان می رفتند و در میان هلهله و شادی مردم، و موزیک نظامی، حامل خلعت با تکبر و تشریفات خاصی خلعت را می بوسید و حاکم هم دوباره در مقابل خلعت زانو به زمین می زد و با احترام آن را می بوسید سپس اگر خلعت شمشیر بود حامل خلعت با تشریفات آن را به کمر خان می بست و اگر جبه و یا تن پوش مبارک بود با آداب و رسوم مخصوص که ذکر آن در اینجا مضحک به نظر می آید، به تن خان حاکم می کردند.

فریاد مبارک باد از اطراف بلند می شد و گاهی رجال شهر برای تملق مبلغی پول

طلا و یا اشیاء قیمتی مثل ساعت طلا، اسب و جواهر و طاقه شال ترمه به خان حاکم تقدیم می کردند سپس نوبت شربت و شیرینی می رسید و خطبای متعلق و شعرای چاپلوس به قصید ضرایبی می پرداختند و چون همان روز شهر را آیین می بستند و شب را چراغانی می نمودند، خان حاکم در حالی که خلعت بر تن دارد و حامل خلعت باتفاق رجال و اعیان به بازار می رفتند و خودنمایی می کردند و به چشم مردم می کشیدند که کسی که حاکم تقدیرات شما است مورد مرحمت شاه می باشد و از این ببعد باید بیش از پیش از او اطاعت کنید و کیسه طمع او را از پول انباشته سازید.

ناگفته نماند که حامل خلعت هم یک منزل به شهر مانده خود را چون بازیکنان بازیگر خانه می آراست، به حمام می رفت سر و صورت را آرایش می داد، لباس رسمی بر تن می کرد و سوار اسب نجلی که با زین و یراق طلا و ابریشم آراسته بود، سوار می شد و به طرف میعادگاه یا عمارت خلعت پوشان با همراهان روانه می شد.

یکی از نویسندگان اروپایی می نویسد خلعت پوشان در ایران عیناً شبیه نمایشهایی است که در کشورهای راقیه از قرون وسطی می دهند و اوضاع آن زمان را مجسم می سازند.

مضحک تر از همه این صحنه ها این بود که بمحض اینکه مراسم خلعت پوشان بعمل می آمد، خان حاکم با همان جبه خلعتی که بر تن داشت چون شاه موشان سوار یک اسب قوی همکل که به اقسام جواهرات و طلا آلات زینت شده بود، می شد و در جلو او رقاصان و سازنده ها پیاده در کوچه و بازار حرکت می کردند و صدای کوس و دهل گوش مردم را گرمی کرد.

نماینده شاه دوش بدوش حاکم حرکت می کرد ولی سایر طبقات در عقب آنها حرکت می کردند.

گاهی خان حاکم چند مستت پنج شاھی نقره میان تماشاچیان می پاشید و برای نشان دادن ابهت خود با صدای خشن می گفت به شاه دعا کنید به شاه دعا کنید.

میمون بازها و خرس بازها و مقلدین هم از این جشن بی نصیب نبودند و همگی در موکب خان حاکم هنرنمایی می کردند. می گویند در سمنان یکی از میمونهای بد ذات غفلتاً روی شانه خان حاکم پریده و خان حاکم با آن همه ابهت و وقار چنان ترسید که از اسب بزمین افتاد و صدای خنده از تماشاچیان بلند شد ولی فراشهای قرمز پوش که هر یک چوب بلندی در دست داشتند و گاهی بدون جهت به سر و صورت مردم می زدند و در جلو خان حاکم در دو صف حرکت می کردند به طرف مردم جمله بردند و آنها را برای رعایت ادب تنبیه و سزاگت نمودند.

برای اینکه افسونگران و مارگیران و حقه بازان و درویشان و داستان گویان از آن صحنه نصیبی داشته باشند، کدخدای شهر آنها را در مقابل عمارت دولتی که محل

سکون حاکم بود، جمع می نمود و هر دسته را به دادن نمایش وادار می کرد. خان حاکم هم برای اینکه این طبقات را بی اجر نگذارد، همینکه در مقابل در عمارت پیاده می شد با همراهان به تماشای دسته های مذکور می پرداخت و برای اظهار لطف و مرحمت چند دانه شاهی سفید به آنها عطا می کرد و آنهایی را که از عهده فن خود بخوبی بر نمی آمدند با عصا تنبیه می نمود.

می گویند که در یکی از خلعت پوشانهای زمان ظل السلطان کچلها، کورها، شلها و چلانها هم که عده آنها در آن زمان زیاد بود دسته ای تشکیل داده بودند و در آن جشن شادمانی، نمایش قابل توجهی از خود نشان دادند.

میرزا نورالدین مجلسی نقل می کرد که یکی از روزهای خلعت پوشان من حضور داشتم دسته کورها این ایات را که ساخته طبع خود آنها بود با لهجه اصفهانی می خواندند خلعت پوشون است ظل السلطون است پسر شاه ایرون است. این صحنه های مسخره یکی از بزرگترین صحنه های دوره تاریکی و استبداد بود که شجاع الدوله برای نمایش آن تلاش می کرد و آرزومند آن بود.

در آن زمان تلگرافی از وزیر داخله باین مضمون به شجاع الدوله رسید. «پاس خدماتی که جنابعالی در راه امنیت آذربایجان و آسایش مردم نموده اید از طرف قرین الشرف اعلیحضرت همایونی خلداالله ملکه، به یک قبضه شمشیر الماس نشان مرصع مفتخر و سرافراز گشته اید و عنقریب شمشیر مرحمتی بوسیله نماینده مخصوص فرستاده خواهد شد».

برسیدن این تلگراف شجاع الدوله دستور داد تلگراف را در هزارها نسخه چاپ کردند و به درودیوار شهر چسباندند و به دهات و شهرهای آذربایجان نیز مقدار زیادی از اعلانات مذکور را فرستادند.

برای هر یک از قسولهای خارجه منبیه تبریز یک نسخه ارسال داشتند. از فردای آن روز شجاع الدوله شخصاً همه روزه به عمارت خلعت پوشان که در خارج شهر بود می رفت و چون عمارت مذکور رو به خرابی گذارده بود دستور داد که در ظرف چند روز عمارت خلعت پوشان را بوجه احسن تعمیر و آرایش دهند و وسایل لازمه را برای پذیرایی مدعوین فراهم نمایند.

شجاع الدوله ترتیبات و تشریفات با شکوهی برای روز خلعت پوشان تهیه کرده بود که حتی در خلعت پوشی ولیعهد هم سابقه نداشت. ولی هر چه منتظر شد خلعتی از تهران نرسید و چنانچه خواهیم نوشت آرزوی آن مرد قاتل هشتاد و چند ساله برآورده نشد.

روسها که صمدخان شجاع الدوله را مطیع و دست نشانده و یا بهتر بگوییم در

انحصار خود می دانستند و بهرطوری که میل داشتند او را به اعمال شفاوتکارانه وادار می داشتند مدت مدیدی او را نغوص می کردند همینکه دیدند با دولت ایران راه پیدا کرده و کارهای خود را به تهران گزارش می دهد و از طرف دولت ایران به بستکاری و بیعه و در معنی به فرمانفرمایی آذربایجان انتخاب شده باطناً به او ظنین و از او دلشکند شدند و بنای کارشکنی و بی اعتنائی نسبت به او نهادند و مانع شدند که شمشیر مرصع جواهرنشان معهودی که آندروغ و اشتیاق دریافت آن را داشت برای او از تهران فرستاده شود.

یکی از زشت ترین کارهایی که در آن روزها با سرشجاع الدوله و مسنبدین انجام یافت جشن سیصدمین سال سلطنت خانواده سلیمان خانواد. رمانف مانند امپراطوران روسیه بود. جشن مذکور مصادف با ۱۴ اسفند ۱۲۹۱ بود و برطبق دستورات صمدخان شهر تبریز را آیین بستند و چراغانی مفصلی نمودند و در عمارت عالی قاپو و باغشمال بهمانی مجلسی از طرف روسها داده شد که تمام معاریف شهر تبریز و روس پرستان در آن شرکت داشتند حتی گفته شد که چندتا از ملاحای مستبد هم در آن بهمانی حضور داشتند و جامها بسلامتی خانواده امپراطوری که آنهمه فجایع را مرتکب شده بود و هنوز زمین تبریز از خون شهدای بی گناه رنگین بود سرکشیدند و صدای زنده باد امپراطور، پاینده باد خانواده رمانف را به آسمان رسانیدند برای آنکه نمونه ای از بیشرمی آن مردمان بی وطن را نشان بدهم شرحی که روزنامه توفیق ارگان دستگاه آن زمان نوشته عیناً در اینجا نقل می کنم.

«نظر به حصول رفاهیت برای اهالی آذربایجان که بواسطه مزاحم و اقدامات خیرخواهانه کارگزاران دولت بیهیه روس در این مدت یکسال اتفاق افتاده عموم اهالی تبریز با یک جشن فوق العاده و سرور لانهایه در بیست و هفتم ربیع الاول که روز تأسس امپراطوری سال سیصد آن دولت محترمه است با بیرتهای مختلفه دکاکین و بازارها را تزیین نموده با یکدیگر تبریکات و تهنیت می گفتند البته این مسرت شوق اهالی با یک حال محبت آمیز ظاهرگشت پس موجب ازدیاد مرحمت ملوکانه اعلیحضرت امپراطوری گردیده و برای استدامه ظل عطفوت و رأفت حاکمیتش مسبب ثنوی خواهد گشت، اینک اداره جریده توفیق، نظر به آنکه خود را در مرتبه سر تا پای ملت می داند از جانب عموم اهالی تبریکات و تشکرات زایدالوصف اظهار داشته پس تهنیت های خود را ذیلا عرض و اظهار می دارد...»

## گرفتاری میرزا حسین واعظ

شیخ سلیم و میرزا جواد و میرزا حسین واعظ از خطبای آزادیخواه بودند. شیخ سلیم و میرزا جواد بطوری که نوشتیم در راه آزادی شهید شدند ولی میرزا حسین که تا این تاریخ زنده است از کسانی بود که از طلوع مشروطیت از علمداران آن نهضت عظیم گشت و همه روزه در مجالس و مساجد مردم را به پیروی از عدالت و طرفداری از مشروطیت تبلیغ می کرد. و بواسطه موقعیتی که در میان ملت تبریز پیدا کرده بود در انجمن ایالتی آذربایجان که از معاریف و رهبران مشروطه خواه تشکیل یافته بود عضویت یافت و چون بیان فصیح و شیرینی داشت پیروان بسیار پیدا کرد و تا زمانی که تهران فتح شد از مجاهدت خودداری نکرد، با اینکه در واقعه جنگ با قشون روس شرکت نداشت چون یقین داشت که روسها مصمم اند که کلیه آزادیخواهان معروف را از میان ببرند اگر بدست آنها بیفتد اعداش خواهند کرد بناچار چند ماه در خانه یکی از اقوامش مخفی شد و چون طاقتش در انزوا بپایان رسیده بود بناچار بوسیله یکی از دوستانش که از بستگان شجاع الدوله بود متوسل شد و از او درخواست کرد که شجاع الدوله به او تأمین بدهد و یا اجازه بدهد از تبریز بیرون برود.

شجاع الدوله تقاضای او را پذیرفت و در نتیجه میرزا حسین واعظ از انزوا بیرون آمد همینکه روسها از پیدا شدنش در میان مردم آگاهی یافتند از شجاع الدوله خواستند که او را دستگیر نموده و تحویل آنها بدهد.

شجاع الدوله نامردانه مردی را که تأمین داده بود گرفتار نمود و تسلیم روسها کرد و روسها او را برای محاکمه نظامی به خوی فرستادند.

همه مردم یقین داشتند که میرزا حسین واعظ هم به سرنوشت شیخ سلیم گرفتار خواهد شد و کشته شدن او حتمی است با وجود این بسیاری از مردم تبریز از شریف الدوله تقاضا کردند که از دولت نجات او را بخواهد و وزارت خارجه هم تلگرافاتی برای آزادی میرزا حسین به وزیر خارجه روسیه نمود و از سفیر ایران خواست که کمال سعی را برای آزادی واعظ بعمل آورد وزارت خارجه روس پس از چندی جواب داد که اسور قشون روس در ایران با نایب السلطنه قفقاز است و او باید راجع به محبوس تصمیم بگیرد با وجود این دولت روس دستور داده که از اعدام او صرفنظر شود و به مجازات پایین تر محکوم گردد. در نتیجه این اقدامات از مرگ قطعی رهایی یافت و مدتی در خوی محبوس بود و پس از آنکه از بند نجات یافت به اسلامبول تبعید شد.



## مسافرت نایب السلطنه به اروپا

با اینکه ناصرالملک در آن زمان بزرگترین سیاستمدار ایران شناخته شده بود و از اصول تمدن جدید و دستگاههای ملل راقیه اطلاعات بسیار داشت و تحصیلات عالی خود را در بهترین دانشگاه انگلستان بیپایان رسانیده بود و از علوم قدیم هم بی بهره نبود و در نطق و بیان ید طولایی داشت و قادر بود که دوازده ساعت پی در پی بدون آنکه به دیگری مهلت حرف زدن بدهد صحبت کند و صحت عمل و درستکاری او مورد تصدیق دوست و دشمن بود و تجربه بسیار در کارها داشت، در دوره نیابت سلطنتش موفق نشد یا نتوانست کار مهمی انجام بدهد و آنچه را که مردم ایران از او انتظار داشتند جامه عمل ببوشاند و کار برجسته‌ای که در خور ذکر در تاریخ باشد از خود بیادگار بگذارد. مشکلات سیاسی از یک طرف و خصومت و دشمنی که میان او و حزب تندرو دمکرات از طرف دیگر بود بزرگترین مانع موفقیت او در انجام آرزوهایی که داشت، شد. کار کشمکش میان دمکراتها و ناصرالملک بجایی رسیده بود که او روز و شب را در ناراحتی و ترس می‌گذرانید و بقول یکی از معارف رجال آن زمان ناصرالملک بیشتر فکر حفظ جان خودش بود تا مملکت.

ناصرالملک از دیرزمانی زمزمه استعفا و مسافرت به اروپا را آغاز کرده بود و روزی نمی‌گذشت که قصد مسافرت و کناره‌جویی از مقام سلطنت را گوشزد اعضای دولت و لیدرهای ملیون نمی‌نمود.

عاقبت چون نتوانستند او را به توقف در ایران راضی کنند موافقت کردند که بشرط آنکه استعفا ندهد برای استراحت و رفع خستگی اعصاب برای چندی به اروپا مسافرت نماید. ناصرالملک هم این نظریه را قبول کرد و به طرف اروپا رهسپار گشت.

حقیقت امر این است که ناصرالملک یقین داشت که تا سیاست خارجی در ایران روشن نشود و هدف حقیقی دولت روس و انگلیس درباره ایران آشکار نگردد و حدود مطامع آنها واضح نشود و یک سازش قطعی و نهایی با دول مذکور پیش نیاید روزگار ایران روز بروز وخیم‌تر خواهد شد و در آینده هم چون گذشته مصائب و گزندهایی به

ایران روی خواهد آورد و امیدوار بود که در این مسافرت با مقامات رسمی دولت روس و انگلیس ملاقات کند و با آنها در حدود امکان راه سازش و توافق پیدا نماید و اگر در این راه توفیق یافت به ایران برگردد و به اصلاحات داخلی بپردازد و هرگاه موفق نشد از بازگشت به ایران منصرف شود.

ناصرالملک با چند نفر وزرایی که مورد اعتمادش بودند منظور حقیقی خودش را در میان گذارده بود که هرگاه دولتین برای ملاقات و مذاکره حاضر بشوند یکی از وزرا بنماندگی دولت از تهران به اروپا مسافرت کند و در آن مذاکرات شرکت نماید، علتی که حضور وزیر مستول را در مذاکرات رسمی ایجاب می کرد این بود که برطبق قانون اساسی نایب السلطنه غیرمستول بود و حق بستن قرارداد و یا موافقت نامه یا هر نوع سازش را نداشت و ناصرالملک کمال احتیاط را داشت که اعمال و رفتارش با اصول قانون اساسی باشد.

بطوری که مطلعین اظهار عقیده می کردند ناصرالملک از دیر زمانی مطلع شده بود که دولت روس و انگلیس متفقاً تصمیم گرفته اند سعدالدوله را که پس از فتح تهران به اروپا رفته بود به ایران بازگردانند و او را با اختیارات زیاد به مقام ریاست وزرایی برسانند و چون ناصرالملک سعدالدوله را مرد ناسالم و صالح برای ریاست دولت نمی دانست ممکن نبود بطیب خاطر زیر بار برود و در مقابل فشار دول مذکور تمکین نماید و سردی را که ملت ایران خائن و اجنبی پرست می دانستند برای ریاست دولت انتخاب کند بعلاوه روحیه ناصرالملک با افکار و عقاید سعدالدوله سازگار نبود و امکان نداشت بتوانند با هم همکاری کنند.

این بود که ناصرالملک بدون آنکه نگرانی ای که از این راه داشت اظهار نماید با عجله وسایل مسافرت خود را فراهم کرد و راه اروپا را پیش گرفت.

## ریاست وزرای سعدالدوله

با اینکه پس از التیماتوم و حوادث خونین تبریز و رشت روسها سلطه بی نظیری در ایران پیدا کرده بودند و در تمام امور مداخله می کردند و مأسور عالیرتبه‌ای بدون تصویب و رضای آنها انتخاب نمی شد از دیرزمانی با مشورت انگلیسها تصمیم گرفته بودند که مرد بی باکی را که صد درصد مجری خیالات و نظریات آنها باشد به مقام ریاست دولت برگزینند.

شک نیست که اگر اوضاع بین المللی اجازه می داد و انگلیسها زیر بار می رفتند روسها امتناع نداشتند که کار ایران را مکسر کنند و زمام امور ایران را خود در دست بگیرند ولی اوضاع پیچیده اروپا و نیرومندی آلمان و خطر جنگ جهانی که در پیش بود مانع خودکامی کامل روسها در ایران بود.

این بود که به خیال افتادند که یکنفر ایرانی که از هر روسی نسبت به ایران اجنبی تر باشد و قادر با اجرای مقاصد سوء سیاسی آنها باشد برای ریاست دولت انتخاب نمایند و چون در میان رجال آن روز سردی خودخواه تر و جاه طلب تر از سعدالدوله که در آن زمان در اروپا می زیست نیافتند او را برای آن مقام در نظر گرفتند و پس از آنکه با او عهد و پیمانها بستند و احمدشاه را با خود همفکر نمودند به ایران آوردند و با تهدید فرمان ریاست وزرای اش را صادر نمودند. سعدالدوله که با همان غرور و تکبر ذاتی مقام ریاست دولت را عهده دار شد و بدون آنکه با کسی مشورت کند و با بهتر بگویم اعنا نماید به دعوت افرادی که از طرف دولتین برای عضویت دولت در نظر گرفته شده بود پرداخت و امیدوار بود که در مدت کوتاهی دولت جدید را معرفی نماید و به اتکای دولت روس و انگلیس کوس لمن الملکی را بصدا درآورد و حکومت استبداد و جبر را که خلقا و خلقاً طالب آن بود اعلام نماید.

همانطوری که خوانندگان این تاریخ سعدالدوله را می شناسند و از فجایع اعمال او آگاه شده اند مردم آن زمان مخصوصاً قاندین ملت و رهبران احزاب سیاسی بخوبی می دانستند که زمامداری سیاسی سعدالدوله مصیبت بزرگی برای مملکت در بردارد و

استفاده از آزادی و حکومت ملی که با آنهمه فداکاری بدست آمده بود برای همیشه از دست خواهد رفت و هرگاه از رئیس الوزرای او جلوگیری نشود در حقیقت زمام امور کشور به دست اجانب سپرده خواهد شد. این بود که بمحض اینکه خبر صحنه فرمان ریاست وزرای سعدالدوله منتشر شد دو حزب بزرگ سیاسی دمکرات و اعتدال که تا آن زمان با هم کشمکش داشتند، بنام سعادت ملت و حفظ آزادی اختلافات و دشمنی را کنار گذاشته و باتفاق طبقات مشروطه خواه برای جلوگیری از زمامداری سعدالدوله قیام کردند و به تشکیل مجالس و محافل و کنفرانسها و میتینگها دست زدند.

اول اقدامی که رهبران احزاب و ملیون بعمل آوردند این بود که نگذارند سعدالدوله به تشکیل کابینه موفق شود و برای این منظور هر یک از افرادی را که سعدالدوله برای عضویت در کابینه دعوت کرده بود و یا کسانی را که احتمال می دادند دعوت شوند ملاقات کردند و با کلیه وسایل ممکنه آنها را از قبول عضویت در دولت جدید ممنوع نمودند و حیاتی را که در همکاری با سعدالدوله که در حقیقت منتخب اجانب بود نسبت به وطن مرتکب خواهند شد گوشزد آنها نمودند.

به بعضی از کاندیداهای وزارت که برای وصول به مقام حریص بودند وعده دادند که در صورتی که از عضویت در کابینه سعدالدوله سرباز بزنند در کابینه آینده که با رضایت ملت تشکیل خواهد شد عضویت خواهند یافت.

در نتیجه، تلاش سعدالدوله برای تشکیل هیأت دولت بجایی نرسید و به هر کس رومی کرد با امتناع روبرو می شد.

سفارت روس عده ای از رجال را تهدید کرده بود که هرگاه با سعدالدوله همکاری نکنند دیگر انتظار مساعدت و دوستی از دولت امپراطوری را نباید داشته باشند ولی رجال مذکور که دوره انقلاب چند ساله را دیده و به خشم ملت پی برده بودند از ترس و یا بامید آتیه زیر بار همکاری با سعدالدوله نرفتند.

مخالفت ملت ایران با زمامداری منتخب روس و انگلیس در تمام جرایم داخلی و کشورهای آزاد منعکس شد و مردم شهرستانها بوسیله تلگرافات پی در پی پستی پستی خود را از زعمای ملت اعلام داشتند.

همینکه زمینه مخالفت در جامعه از همه جهت مرتب شد در حدود پنجاه نفر لیدرهای احزاب و رجال آزادیخواه به قصر دوشان تپه که محل سکناي احمدشاه بود رفتند و مخاطراتی که زمامداری سعدالدوله در برداشت به او گوشزد کردند و مخالفت ملت ایران را با زمامداری سعدالدوله اعلام داشتند و از شاه تقاضا کردند که فرمان ریاست وزرای سعدالدوله را لغو نماید.

خوشبختانه در همان موقع سفیر انگلیس که از هیجان عمومی کاملاً مطلع بود بنا به دستور دولت مطبوع خودش به حضور احمدشاه بار یافت و اظهار داشت که چون

دولت انگلیس همیشه افکار عمومی و ملی را محترم می‌شمارد و رعایت می‌کند برای بقای زمامداری سعدالدوله اصراری ندارد و در صورتی که اعلیحضرت ناپل باشند ممکن است شخص دیگر را که مورد پسند مردم ایران باشد و با دولتین هم حسن سابقه داشته باشد به ریاست وزرایی انتخاب بفرمایند.

گفته می‌شد که سفیر انگلیس برای ریاست وزرا نام عین‌الدوله را برده بود بهر حال در نتیجه احمدشاه که در اثر التیماتوم و وقایع آذربایجان راه تسلیم در مقابل دولتین پیش گرفته بود متوجه شد که یک قدرت دیگری هم که بنام نیروی ملت نامیده می‌شد در کار است و نباید آنرا نادیده و بدون اهمیت پنداشت این بود که پس از ستورت یا جمعی از رجال و سران احزاب، سعدالدوله را از مقام ریاست وزرا معزول و عین‌الدوله را بجای او منصوب نمود.

وقتی که انسان صفحات شش ساله انقلاب خونین ایران را از زیر نظر می‌گذراند و بیاد می‌آورد که در طلوع انقلاب همین سعدالدوله که امروز بزرگترین دشمن آزادی و استقلال ایران شناخته شده بود و می‌خواست بدست اجانب زمامدار مملکت

### ریاست وزرایی عین‌الدوله

گردد در آن ایام بنام ابوالمله خوانده می‌شد و به دشمن سرسخت و شماره یک استبداد معروف بود و مردم او را روی دست بلند می‌کردند و به مجلس شورای ملی می‌بردند، و همین عین‌الدوله که میلیون متفقاً به ریاست وزرایی او تن در داده‌اند همان مستبدي است که قیام مشروطیت در روی کینه‌جویی و طبع استبدادی او برپا شد و همان کسی است که ریاست اردوی محمدعلیشاه را در آذربایجان عهده‌دار بود و مدت یازده ماه با ملت تبریز جنگید، از گردش چرخ فلک و بازیهای روزگار در شگفت می‌شود و بیاد گفته آن فیلسوف بزرگ یونان می‌افتد که می‌گفت خدا عاقبت انسان را خیر کند. کسانی که این سطور را می‌خوانند گمان می‌کنند که عین‌الدوله پس از خلع محمدعلیشاه تغییر مسلک داده و از استبداد دست کشیده و وارد در جرگه مشروطه خواهان شد و امروز بحمايت و پشتیبانی آنان به مقام ریاست دولت مشروطه نائل شده بود.

در صورتی که در عقاید عین‌الدوله تا وقتی که از دنیا رفت کوچکترین تحول و تغییری رخ نداده و کوچکترین تزلیزی در دماغ مستبد او راه نیافته و چون گذشته همچنان مستبد بود و به مشروطه ایمان و اعتقاد نداشت.

عین‌الدوله به اتکای دو عامل مهم به مقام ریاست رسید. اول آنکه عین‌الدوله در دوره استبداد هم معروف بود که اجنبی پرست نیست و با اجانب سر و سری ندارد و ایران دوست است یا بعبارت دیگر مرد وطن پرستی است دشمنان او هیچوقت او را ستم

به اجنبی پرستی نکردند و چون در آن موقع وطن در خطر بود زعمای ملت حاضر شدند مردی که وطن دوست باشد ولو آنکه مخالف مشروطه و حکومت ملی باشد سر کار بیاید، زیرا همگی مشروطه و آزادی را برای وطن خود ایران می‌خواستند و اگر ایران از دست می‌رفت دیگر مشروطه بچه کاری آمد. دوم آنکه زعمای ملت بحدی نسبت به سعد الدوله بدبین و از زمامداری او بیمناک بودند که برای از میدان بدر کردن او زیر بار ریاست وزرایی عین الدوله رفتند و زمامداری او را با رضایت تلقی نمودند.

اگر چه دوره زمامداری عین الدوله خیلی کوتاه بود ولی در همان چند ماه هم با عقل و احتیاط رفتار کرد و کابینه را از افراد مشروطه‌خواه تشکیل داد و با سران احزاب در تمام امور مملکت مشورت می‌کرد و سعی می‌کرد اصول مشروطیت و قانون اساسی را رعایت کند.

با خارجیها هم چنانچه شیوه او بود بکجدار و مریز رفتار می‌کرد و از طریقه اعتدال خارج نمی‌شد و چون بهتر از هر کس آذربایجان و مردمان آن سامان را می‌شناخت برای بهبودی اوضاع آذربایجان کوشش بسیار کرد و تا حدی که ممکن بود جلو تعدیات شجاع الدوله و عمال او را گرفت.

بعد از کناره‌گیری مسترشوستر خزانه‌دار کل یکی از اهم  
**انتخاب خزانه‌دار کل** مسائل که مورد گفتگو و بحث میان دولت روس و انگلیس  
 بود و مقامات سن پترزبورگ و لندن را به خود مشغول کرده  
**بجای شوستر** انتخاب یک نفر خزانه‌دار کل بجای مسترشوستر بود.

هرگاه به آرشیو وزارت خارجه دولتین مراجعه بشود انسان تعجب می‌کند که راجع به این موضوع که خیلی کوچک و بی‌اهمیت بنظر می‌رسد صدها ملاقات میان نمایندگان دو دولت بعمل آمد و صدها تلگراف و نامه میان وزرای خارجه دول مذکور مبادله شده است.

حقیقت این است که با اختیاراتی که مجلس شورایی به مسترشوستر داده بود خزانه‌دار کل نظارت بر تمام ادارات دولتی پیدا کرده و کاری بدون مشورت و رضایت او انجام نمی‌شد و در حقیقت اگر هر یک از دولتین موفق می‌شدند که خزانه‌دار کل را مطابق میل و سلیقه خود انتخاب کنند نه فقط مالیه و دارایی دولت ایران را تحت کنترل خود قرار می‌دادند بلکه بر تمام امور کشور حق نظارت پیدا می‌کردند.

روی همین اصل بود که دولت روس و انگلیس کوشش می‌کردند سردی را که مورد اعتماد خودشان باشد به خزانه‌داری ایران انتخاب نمایند.

بالاخره در این موضوع مهم هم موفقیت نصیب روسها شد و آنها موفق شدند که مسیومرنارد بلژیکی رئیس کل گمرکات ایران را که از دست نشاندگانشان بود و چنانچه

در فصول گذشته نوشتیم اول کسی بود که بنا به اراده روسها علم مخالفت را بر ضد مستر شوستر بلند کرد با همان اختیاراتی که از شوستر به ارث به او رسید به سمت خزانه دار کل انتخاب کنند و بواسطه انتخاب این مرد به سمت مذکور تا شروع جنگ جهانی و تا زمانی که مرنارد خزانه دار بود مالیه ایران تحت کنترل روسها بود و دولت ایران قادر نبود قدمی بدون جلب رضایت خزانه دار کل و در حقیقت روسها بردارد. مرنارد به اتکای روسها فعال مطلق بود و مانند یک پادشاه مستقل ولی بدون تخت و تاج در ایران حکومت می کرد. بیاد دارم که علاء السلطنه رئیس الوزرا برای گرفتن سی هزار تومان از خزانه دار برای حقوق صاحب منصبان وزارت جنگ مجبور شد چند دفعه مرنارد را ملاقات کند و چند نفر از رجال روس پرست را نزد او واسطه قرار بدهد.

## مراجعت نایب السلطنه به ایران

ناصرالملک در موقعی تهران را ترک کرد که مایل به مراجعت به ایران نبود و امید مراجعت به ایران را نداشت زیرا مداخلات روسها در ایران بجایی رسیده بود که حتی برای اشخاصی که به وطن خود زیاد علاقمند نبودند غیرقابل تحمل شده بود بعلاوه ناصرالملک می دانست که با اینکه دولت ایران در مقابل تمام تمایلات و تجاوزات روسها راه تسلیم و تمکین پیش گرفته بود روسها ناراضی بودند و در باطن می خواستند یک نفر دیکتاتور روی کار بیاورند و زمان امور ایران را بدست او بسپارند و چون برای آن مقام مناسب تر از سعدالدوله کسی نبود با او در اروپا مشغول مذاکره شده اند.

همینکه نایب السلطنه مطلع شد که زمامداری سعدالدوله به مخالفت شدید ملت ایران برخورده و خواهی نخواهی سعدالدوله مجبور به کنار رفتن شده نور امیدی در قلبش تایش یافت و پس از ملاقات با وزرای خارجه روس و انگلیس مصمم به مراجعت ایران گشت و پیش از مراجعت برای استراحت چند روز به سویس مسافرت نمود.

در آن زمان حاجی میرزا یحیی دولت آبادی در سویس می زیست و چون مسبق شد ناصرالملک خیال مراجعت به ایران را دارد به ملاقات او رفت و از سیاست عمومی و علل موجباتی که سبب شده بود که ناصرالملک به ایران مراجعت کند از او سؤال کرد. اینک شرحی را که ناصرالملک در جواب دولت آبادی بیان کرده از روی نوشته خود دولت آبادی در اینجا نقل می کنیم :

«سال گذشته در موقعی که وزیر خارجه روس سازائف به لندن رفت بمن اظهار داشتند که بروم اگر راجع به ایران صحبتی بشود خود را دخیل کنم، دیدید که اگر رفته بودم چگونه خبط و خطا بود زیرا که مسبق به سابقه نبود و شاید برای ایران خوش نما نمی شد بعلاوه معلوم شد که در باره ایران مابین دو وزیر خارجه صحبت مهمی نشده است فقط مذاکره کرده اند که حکومت مقتدری را در ایران حمایت کنند که بتواند از عهده انتظامات داخلی برآید. وزیر خارجه روس به وزیر خارجه انگلیس پیشنهاد کرد



که سعدالدوله را از ژنویه ایران بفرستند بلکه بتواند آن حکومت مقتدر را تشکیل بدهد. وزیر خارجه انگلیس هم این رأی را رد نموده است این بود که سعدالدوله را بردند و او ندانست چه کند و کار را بجای رسانید که سفرای دو دولت از تهران بهسراکز خود اطلاع دادند ترتیب اقدامات سعدالدوله موجب مزید اغتشاش است در ایران و باین سبب از او صرف نظر کردند.

ما هم موفق شدیم بهتشکیل کابینه حالیه که نسبتاً بهتر از سابق است و وسایل امنیت را فراهم کرده در این حال لازم دیدم تعییب نمایم مسافرت وزیرمسئولی را که با من باشد و بتوانم داخل مذاکره با همسایگان شده در باب کارهای حال و استقبال و استحکام روابط خارجه خود اقدامی کرده باشیم این بود که بهتهران نوشتم و تأکید کردم که هر چه زودتر یکی از وزرای مسئول بیایند به اروپا ولی آنجا اقدامی نشد بلکه از راه دیگر اقدامی کردند که من از آن ترتیبات خشنود نبودم و نتیجه آن اقدامات اینکه یک روز وزیر مختار روس و انگلیس از من در پاریس وقت خواستند ملاقات کردند و گفتند ما از طرف دولتهای متبوع خود ماسوریم از شما بپرسیم خیال شما در باره مراجعت به ایران چیست و چرا مراجعت نمی نمایید در جواب گفتم ترتیبات داخلی ما طوری بوده است که صلاح دیدم قدری در خارج بمانم از یکطرف هم روابط خارجی ما آن طور که باید باشد نیست خیال کرده ایم بکنفر وزیر مسئول بیاید با هم به لندن و سن پترزبورغ مسافرتی کرده روابط خود را با دو دولت همجوار محکم نماییم و بعد از آن به ایران برخوایم گشت یک روز باز دو سفیر روس و انگلیس آمدند و اظهار کردند وزیر مسئول شما حرکت کرده دیگر موقع مسافرت شما به لندن و پترزبورغ نزدیک شده در صورتی که من خود هیچ از این مسأله خبردار نبودم گفتند بلی وثوق الدوله وزیر خارجه به باد کویه رسیده است، حیرت کردم چه شده است به من اطلاع نداده اند ولی بروی خودم نیاورده جواب دادم روز موعود حتماً حرکت خواهم کرد و از آنطرف از تهران پرسیدم چرا آمدن وثوق الدوله را به من اطلاع ندادید جواب دادند وثوق الدوله ماسور این کار نیست و خود برای گردش نمودن مسافرت کرده است مستوفی الممالک وزیر جنگ ماسور این مسافرت است و بزودی خواهد آمد.

بالاخره وعده مسافرت من نزدیک شد وزیرمسئول نرسید منم چاره ندیدم جز آنکه خود تنها رفته باشم و رفتم.

اولاً در لندن در مراکز رسمی ملاقات دوستانه شد و در اصل مطالب مذاکرات کردیم و نتیجه این شد که وزیر خارجه انگلیس در پارلمان اظهار کرد نایب السلطنه ایران آمد به لندن و با رضایت یکدیگر مذاکرات ما به آخر رسید.

پس از آن به پترزبورغ حرکت کرده و در آنجا نیز با وزارت خارجه مذاکرات لازمه را نموده وعده دادند که همراهی کنند و ماسورین خود را در ایران از مداخلات

ممنوع دارند و بالاخره در باب دایر شدن مجلس شورایملی تهران و بازگشتن قشون روس از نقاط شمالی و در مسأله استغراض و غیره دوستانه مذاکره و اظهار رضایت شد و پس از مراجعت به پاریس مستوفی الممالک هم رسید و اینک قصد دارم بروم به ایران و ترتیباتی در نظر است از دایر شدن مجلس شورایملی و مجلس سنا سبجری گردد و اگر احوال داخلی اقتضا کند و بدانیم که چگونه رفتار کنیم شاید سوانح خارجی در کار نباشد یا اگر باشد نتواند ممانعت نماید.

پس از آن در باب تاجگذاری سلطان احمدشاه در آخر این سال که بموجب قانون اساسی موقع آن می رسد صحبت داشتیم و نایب السلطنه مذاکرات خود را در این موضوع در لندن و بطرسبورغ نقل کرد و دلایل لزوم این کار را بیان نمود خصوصاً که این کار برطبق قانون اساسی است.

اوضاع ایران در موقع مراجعت نایب السلطنه نسبتاً بمراتب بهتر و مساعدتر از زمانی بود که او ایران را ترک کرد علت این بهبودی این بود که: اول، حکومت یخچاریها که در حقیقت یک دولت غارتگری بود و مردم از تعدیات آن بیچاره آمده بودند از کار برکنار و جای خودش را به کابینه علاء السلطنه داده بود صرفنظر از اینکه علاء السلطنه مرد درستکار سبجرب و ملایم و مورد اعتماد بود از طرف دولت انگلیس هم حمایت می شد و عده ای از رجال مورد اعتماد ملت از قبیل مستوفی الممالک مشیرالدوله، مؤتمن الملک، مستشارالدوله در کابینه او عضویت داشتند و در حقیقت کابینه علاء السلطنه یک کابینه ملی بود که جای کابینه یخچاریها را گرفته بود.

دوم، در نتیجه تعدیات روزافزون روسها و موضوع ریاست وزرای سعیدالدوله اختلافات میان دو حزب بزرگ سیاسی اعتدالی و دمکرات تا حدی از میان رفته بود و میان آنها صلح و صفایی پیدا شده بود و چون همین اختلاف میان دو حزب در گذشته یکی از مهمترین علل و موجبات تشنجات عمومی و کشمکش های داخلی شده بود طبعاً پس از بوجود آمدن حسن تفاهم میان دو حزب اوضاع اجتماعی و عمومی روبه بهبودی گذارده بود.

سوم، همه مردم ایران تشنه انتخابات عمومی و افتتاح مجلس شورایملی بودند و تصور می کردند که فقط مرکزی که قادر است در مقابل زورگوییهای اجانب ایستادگی کند مجلس است و مادامی که مجلس منعقد نشود دولتها در مقابل اجانب جز تسلیم راهی ندارند این بود که چون متوجه شدند که نایب السلطنه و دولت انتخابات عمومی و افتتاح مجلس شورایملی را در رأس کارهای اصلاحی و برنامه دولتی قرار داده اند بی نهایت راضی شدند و تمام فعالیت شب و روز خود را صرف موفقیت در

### اوضاع ایران پس از مراجعت نایب السلطنه

انتخابات مجلس آینده و یا بهتر بگوییم مبارزه انتخاباتی نمودند.

چهارم، شک نیست که ملاقات نایب السلطنه ایران در سفر اروپا با زمامداران روس و انگلیس تا حدی در تعدیل و ملایمت مأمورین دولتی در ایران بی تأثیر نبود و از آن تاریخ تا شروع جنگ جهانی روسها تا اندازه‌ای از خشونت‌های که داشتند کاستند و ملایم‌تر شدند.

### انتخابات عمومی و افتتاح مجلس شورای ملی

با اینکه دولت مکرر به آزادیخواهان وعده داده بود و نایب السلطنه هم در اکثر ملاقات‌هایی که با سران ملیون می نمود اظهار می داشت که مستروطه بدون مجلس معنی ندارد و مجلس بزرگترین حامی دولت و حافظ ملت است و بمحض

اینکه موقع برای انتخابات مجلس مناسب شد دولت بدون فوت وقت مجلس را باز خواهد نمود از انتخابات و افتتاح مجلس اثری نبود. ولی پس از آنکه نایب السلطنه با وزرای خارجه روس و انگلیس ملاقات کرد و تا حدی راجع به سیاست عمومی ایران توافق حاصل نمود به دولت تلگراف کرد که بدون فوت وقت مدمات انتخابات مجلس را فراهم آورد.

غریب این است که در یکی از تلگرافاتش می گوید: «در صورتی که من مکرر به دولت دستور داده‌ام که بیش از این افتتاح مجلس شورای ملی را به تأخیر نیندازند علت اینکه تا حال شروع به انتخاب نمایندگان نموده‌اید چیست؟»

بهر حال، اول ماه صفر انتخابات عمومی در تمام نقاط ایران آغاز شد و انتخابات در یک محیط امن و آزاد خاتمه پیدا کرد.

دو حزب مهم هر یک در سهم خود آنچه در قوه داشتند برای موفقیت کاندیداهای خود به کار بردند و بدون آنکه از حدود ادب و نزاکت خارج شوند. در مجامع عمومی و کنفرانس‌های انتخاباتی که تشکیل یافت از حزب مخالف انتقادات زیادی نمودند ولی کوچکترین کشمکش و زد و خوردی که مخالف یا نظم عمومی باشد پیش نیامد.

دولت از موفقیت حزب دمکرات بی نهایت نگران بود و در زیر پرده بدون آنکه محسوس باشد کاندیداهای حزب اعتدال را تقویت می کرد و رجال معروف و اعیان و اشراف همگی طرفدار کاندیداهای حزب اعتدال بودند و برای موفقیت آن کوشش می نمودند، سیاست خارجی هم بفتح آنها بود، زیرا روسها بی نهایت نسبت به دمکراتها خصمگین بودند و آنها را دشمن سرسخت خود می دانستند. با وجود این در پایتخت طبقه آزادیخواه و جوان که طرفدار حزب دمکرات بودند با نداشتن کمک و یار و یاور چنان سعی و کوشش کردند که کفه ترازوی انتخابات در مرکز بفتح دمکراتها چربید و موفقیت آنها در تهران غیر قابل تردید بنظر می رسید و زمامداران حزب اعتدال

بر نهایت مضطرب شده بدست و پا افتادند و بوسیله پول و مبالغه‌آمیز مخصوص تمام صندوق‌های شمیرانات و نواسان و کن را که لایحه ساختن آن نوعی بی‌مواد بودند بفتح کاندیداهای حزب اعتدال پر کردند و در حقیقت از راه مداخله مستقیم در امر انتخابات حریف را شکست دادند، اکثریت نمایندگان تهران را بدست آوردند. در سایر شهرستانها هم حکام که از متمایلین به اعتدالیها بودند برای موفقیت کاندیداهای حزب اعتدال مساعی بسیار به کار بردند و در نتیجه اعتدالیها اکثریت مجلس را بدست آوردند ولی دموکراتها هم موفق شدند که اقلیت قوی، مبارز در مجلس تکمیل بدهند و اگر چه از حیث کمیت شکست خورده بودند ولی از حیث قسمت بزرگی خود را حفظ کردند و در اندک زمانی تمام امور را در دست گرفتند.

اثر و تلاقی دموکرات مردانی بودند که در انقلاب مشروطیت خدماتی نموده و بناکاریها کرده بودند از این جهت در مجلس و در جامعه احترام زیادی داشتند و به اتکای تشکیلات منظم حزبی با اینکه در مجلس در اقلیت بودند اکثریت مجبور بود به آنها همکاری کند زیرا غیر ممکن بود دولتی بتواند با مخالفت آن اقلیت شجاع دیر زمانی بپایداری کند و سر کار بماند. نکته قابل ملاحظه این است که حول روسها مخالف با دموکراتها بودند و مردم نسبت به روسها بدبین و دشمنی داشتند از دموکراتها نسبتبانی می کردند و در تلاقی دموکرات با تکای تمایل عمومی نظر خود را در مجلس پیش می بردند. نکته دیگر این است که مردم ایران همیشه از دولتها و طرفداران دولتها ناراضی هستند و نسبت به مخالفین دولت نظر مساعد دارند. و آنها را وطن پرست می خوانند.

بسیار از آنچه گفته شد این است که دموکراتها در آن زمان نیرو و منفعت و مصالح شخصی و خصوصی نبودند و با اصطلاح آلودگی نداشتند و به مادیات توجه و اغنا نمی نمودند. ناگفته نگذاریم که منفی بافی و عوام فریبی هم برنده‌ترین اسلحه‌ای بود که دموکراتها برای جلب توجه عامه و مغلوب کردن مخالفین خود به کار می بردند و با همین سلاح برنده حریف را از میدان درمی کردند.